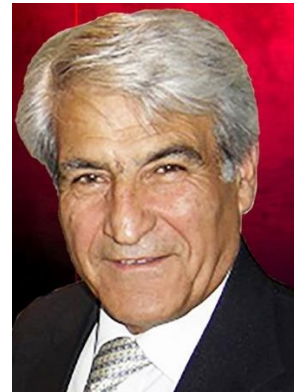


# پیام آزادگان

شماره 1030 دوره جدید اردیبهشت 2734 مادی - می 2026 میلادی

## اسلام دین الهی یا آئین اهریمنی؟



هومر آبرامیان

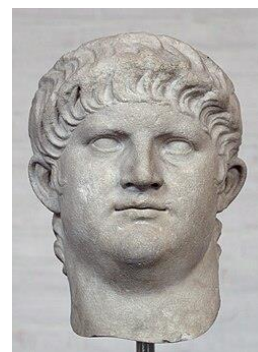
اسلام یکی از دینهای ابراهیمی و مایه گرفته از آیین یهود، از بنمایه «سلم» به چم [تسلیم کامل] است.

معجم الوسیط این واژه را «کرنش» و «پذیرش دین محمد» دانسته است. پیروان این دین قران را آموزه هایی می دانند که الله به میانجیگری جبریل یکی از فرشتگان در دستگاه یزدان شناسی یهود بنام گبریل [در درازای بیست و سه سال بر محمد فرو خوانده است.

### پیش زمینه های تاریخی

پس از فروپاشی شاهنشاهی هخامنشی و روی کار آمدن دستگاه فرمانروایی سلوکیان در ایران و دیگر سرزمینهای خاورمیانه، اگرچه زبانها و کانون های دینی از میان نرفتند، ولی زبان و فرهنگ یونانی در کران تا کران این سرزمینها دامن گسترانید. پس از فروپاشی امپراتوری سلوکی و روی کار آمدن دستگاه فرمانروایی اشکانیان در ایران، امپراتوری روم در مدیترانه جای سلوکیان را گرفت ولی برای پیشبرد کارهای دیوانی همان زبان یونان را بکار برد... چیرگی چند ده ساله سلوکیان

(که یونانی تبار بودند)، و در پی آن فرمانروایی روم که چندین سده در خاورمیانه دنباله یافت، در برخی از سرزمینهای خاورمیانه مانند اورشلیم و پالمیرا فرهنگ‌های آمیخته پدید آمدند، ولی آمیختگی فرهنگی نتوانست پیوند مردم این سرزمینها با آیین‌ها و دینهای پیشین خود را یکسره از میان بردارد. در این چرخه آمیختگی بود که مسیحیت پدید آمد و اندک اندک در سراسر جهان دامن گسترانید. مسیحیان در سراسر امپراتوری روم از آزار و ستم روز افزون، و نامردمی‌های رومی‌ها رنج می‌بردند. در پی آتش‌سوزی بزرگ رُم که به فرمان نرون امپراتور روم انجام گرفته بود، آزار و کشتار مسیحیان هر روز فزونی گرفت تا آنجا که، اورشلیم که خاستگاه مسیحیت بود از بیخ و بن ویران، و یهودیان و مسیحیان در سراسر جهان آن روز پراکنده گشتند.



نرون ، امپراتور روم

اشکانیان که مردمی آزاده بودند، مردم ایران و مردم دیگر سرزمینهای زیر فرمان را بی هیچ راهبندی در گزینش دین و آیین خود آزاد گذاشته بودند، در گستره این آزادی بود که ایران اندک پناهگاه مسیحیان، و «کلیسای شرق پارسی» بزرگترین کانون مسیحیت شد .



کنستانتین ، امپراتور روم

در سال 324 زایشی، کنستانتین بر کرسی امپراتوری روم نشست، و در سال 313 برای بهره گیری از نیروی روز افزون مسیحیت، برای در هم کوبیدن شاهنشاهی ساسانی، و نیز بهره گیری از نیروی روز افزون کلیسای ایران به سود امپراتوری روم، نخست خودش به آیین مسیح گروید و سپس فرمان داد که ارتش و همه شهروندان رومی باید مسیحی شوند. **(شایان یادآوری است که رومی ها پیش از روی کار آمدن کنستانتین پیرو آیین مهر ایرانی بودند)**

کنستانتین هوشمندانه پی برده بود که بجای گشتار مسیحیان، می تواند از نیروی شگرف دین باوری آنها در جنگ با ارتش ساسانی بهره گیرد؟ همین اندیشه، پویش تاریخ جهان را به سود روم و به زیان ایران دگرگون کرد.



ویل دورانت، فرزانه بزرگ نام آمریکایی در تاریخ تمدن می نویسد:  
«...آیا این کار یک تغییر مذهب صادقانه بود یا یک مانور خردمندانه سیاسی؟ فرض اخیر احتمالش بیشتر است، هِلنا مادر وی هنگامی که کنستانتینوس طلاقش داده بود به مسیحیت گرویده بود. بی گمان وی پسر را با منافع و مزایای مسیحیت آشنا کرده بود، و تحت تأثری پیروزی های این دین قرار گرفته بود که در زیر لوا و صلیب مسیح نصیب ارتشش گشته بود. ولی تنها یک آدم شکاک می توانست از احساسات مذهبی بشر چنین ماهرانه بهره برداری کند... یک مسیحی مؤمن و معتقد در وهله نخست مسیحی و در وهله بعد دولتمرد است! در مورد کنستانتین این امر برعکس بود، مسیحیت برای او وسیله بود نه هدف» (ویل دورانت - تاریخ تمدن - پوشته سوم رویه 765)

کنستانتین رومیان را به پیروی از دین مسیح وا داشت، سپس فرمان داد که از این پس چلیپای مسیح باید بجای درفش روم در جنگها بر افراشته شود. این کار پیروزهای شگفت انگیز برای سپاهیان

آهن پوش روم در پی آورد. سربازان مسیحی روم بر این باور بودند که اگر در جنگ با گفار [ایرانیان] گشته شوند، بی درنگ در «ملکوت آسمان» به عیسا خواهند پیوست و به آرامش و شادی همیشگی خواهند رسید، درست همان اندیشه و همان باور که سپس تر از سوی همین رومی ها، و بیارمندی سلمان فارسی [بخوانید جبریل] به محمد رسید و با نام «جهاد و شهادت» در اسلام نهادینه شد و زمینه فروپاشی ارتش نیرومند ساسانی بدست مسلمانان پای ورز را فراهم آورد.

انگیزه دیگری که کنستانتین را به پذیرش دین مسیح برانگیخت، نیروی شگفت انگیز دین باوری شمار بزرگی از سربازان ایرانی بود که پیشاپیش به دین مسیح گرویده بودند. در آن هنگام کلیسای شرق پارسی کلان ترین کانون مسیحیت در خاورمیانه بود. آن دسته از سربازان ایران که مسیحی بودند، با دیدن چلیپای مسیح در پیشاپیش سپاهیان روم، بی کمترین اندیشه بسوی آن می شتافتند و رزمندگان دشمن را بنام «برادر دینی» در آغوش می فشردند و به روی هم میهنان و همزمان پیشین خود جنگ ابزار می کشیدند.

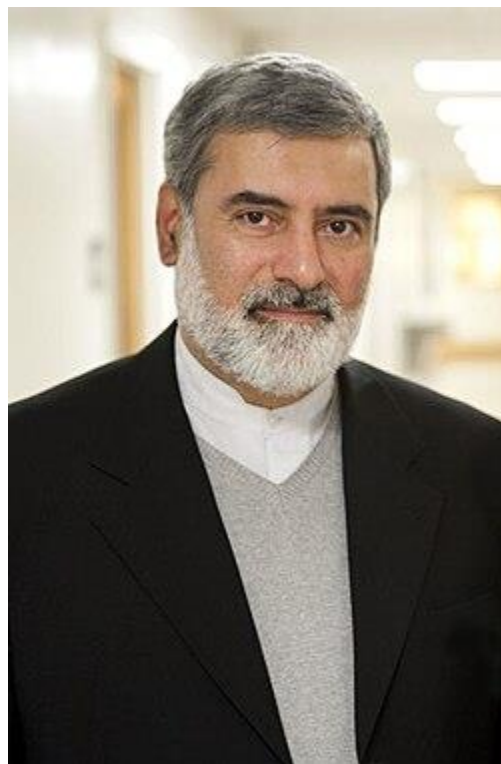
در این هنگام دولت روم کوشید تا باورهای خود را بر دیگر مسیحیانی که یونانی زبان نبودند، بویژه مسیحیان خاورمیانه چیره بگرداند، از این هنگام اندک اندک میان کلیسای روم [واتیکان] و کلیسای شرق پارسی که کانون آن در ایران بود ناسازگاریهایی پدید آمد که هنوز هم نشانه های فراوان از آن برجاست.

کلیسای روم همه آیین های مهری که بنام «میتراپیسم» در سده های پیاپی در روم پذیرفته شده بود را در کلیسای کاتولیک نهادینه کرد. زاد روز ایزد مهر [جشن چله ایرانی] را بنام زاد روز عیسا [کریسمس] نام داد، رنگ سیاه که نشان کلاغ «نخستین گامه رسایی در آیین مهری» بود را ویژه جامه کشیشان کرد، رنگ سرخ که نشان سرخی آسمان به هنگام فرآورد و فروشد خورشید در دو کرانه آسمان، و در آیین مهر از ارج بسیار فراوان برخوردار بود را رنگ جامه ویژه کاردیناها کرد، و سرانجام، هفتمین گامه رسایی در آیین مهری که «پدر پدران» بود را، «پاپ» نام داد که همان پدر است... همراه با این دستبردهای فرهنگی، برخی دیگر از آیین های ایرانی مانند روشن کردن سپندار [=شمع] در کلیسا و نواختن ارغنون [=ارگ] و سرود خواندن در کلیسا، و یکدیگر را خواهر و برادر نامیدن، و خوردن نان و می سرخ بنام «عشاء ربانی» همگی اینها آیین های مهری بودند و مسیحیان ایران همه اینها را می دانستند و تن به این فریبکاری بزرگ کلیسای روم نمی دادند، ناسازگاری بزرگ دیگر از اینجا آغاز شد که کلیسای کاتولیک عیسا را گوهر هستی بخش، و مریم را مادر آفریدگار آسمان و زمین می دانست، ولی «کلیسای شرق پارسی» عیسا را یک باشنده زمینی و همجنس و همسرشت دیگر مردم می شمرد و مریم را مادر عیسا نه مادر آفریدگار می شمرد... شاهنشاهان ساسانی برای دامن زدن به این ناسازگاری، از کلیسای ایران پشتیبانی کردند، دیری نیابید که عرب های شمالی هم اندک اندک به مسیحیت گرویدند به کلیسای ایران پیوستند، در شام غسایان [دولتی در شمال باختری عربستان] به کلیسای سریانی، و در سرزمین میانرودان [عراق کنونی]، لخمیان کلیسای ایران پیوستند. دامنه مسیحیت اندک اندک به بحرین و عمان رسید و یمن کلانترین کانون مسیحیت در سرزمینهای عرب در سده های پنجم و ششم زایشی شد. دیر زمانی نیابید که هر دو آبر نیروی آن روزگار [امپراتوری روم و شاهنشاهی ساسانی] در سایه سار زشتکاریهای دینکاران و کیش بانان یهودی، مسیحی، و موبدان زرتشتی از یک سو، و جنگهای فرساینده چند ده ساله از سوی دیگر، رو به فروپویی و تباهی گذاشتند.

امپراتوری روم بیارمندی سلمان پارسی [با نام ایرانی روزبه] جوانی بنام محمد در عربستان را شناسایی و او را برای پدید آوردن یک شاخه نو از یک بیخ کهن بر انگیخت تا زمینه شکست بزرگ ایرانیان را برای همیشه فراهم بیاورد. سلمان که بسیاری از پژوهندگان او را همان «جبرییل» می دانند، همه آنچه که برای بنیاد گذاری یک آیین نو بایسته بود، از یهودیت و مسیحیت و زرتشتیگری و افسانه های ایرانی را گرد آورد، و در یک ساخت و بافت جهان ویرانگر به محمد آموزش داد و شاخ نوینی از یک بیخ کهن [یهودیت] پدید آورد، و ایران، و بسیاری از شهرگانی های دیگر را تباه کرد و از میان برداشت، در این نبرد، ایران آنچنان از روم شکست خورد که هرگز نتوانست به آن پایگاه پیشین خود در جهان داشت باز گردد.

نگاهی به آموزه های زندگی ستیز، شادی ستیز، و زن ستیز اسلام و قران

« ماهنامه آفتاب » در شماره 27 تیر ماه سال 1382 در یک گفتگوی چند ساعته پیرامون « حقوق بشر و روشنفکری دینی » با دکتر حجت الاسلام محسن کدیور کارشناس نامدار مسلمان به پرسش و پاسخ نشست.



دکتر محسن کدیور از مجتهدینی است که علوم اسلامی را در حوزه های دینی فراگرفته و فلسفه را در دانشگاه آموخته و به شناخت فراخدانی از اسلام دست یافته است.

« آفتاب » بر این باور است که : « ارتباط میان حقوق بشر و احکام دین اسلام یکی از مهمترین مصادیق چالش میان نوگرایی و سنت است. »

برای دریافت پاسخی درست در این زمینه از حجت الاسلام دکتر محسن کدیور می پرسد : شما در دو مقاله « ارتداد و پرده داری » به صراحت گفته اید: قرانت سنتی از اسلام یا اسلام تاریخی در این دو مورد با حقوق بشر سازگار است... آیا موارد تعارض اسلام سنتی با اندیشه حقوق بشر به همین دو مورد منحصر می شود؟. اصولاً آیا اسلام تاریخی با حقوق بشر سازگار است؟؟.

آیا در این چهار چوب می توان به حقوقی قائل بود که به انسان « از آن حیث که انسان است » مستقل از دین و فرهنگ ... و تعلق بگیرد؟؟ .



کدیور ( فرتور سمت راست ) در کنار آیت الله منظری در قم

حجت الاسلام دکتر محسن کدیور در پاسخ این پرسش می گوید:

تعارض اسلام تاریخی با قرائت سنتی از اسلام با اندیشه حقوق بشر به برده داری، یا مجازات اعدام مرتد منحصر نمی شود، موارد تعارض خیلی بیش از اینهاست!.. برای عینی تر شدن بحث و پرهیز از کلی گویی مرادم از اندیشه حقوق بشر نظام حقوقی است که در اعلامیه جهانی حقوق بشر (1948) میثاق بین المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، و میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی (1966) است.

احکام شرعی از دیدگاه اسلام سنتی در چند محور با اسناد حقوق بشر نا سازگار است. به عبارت دیگر در مقایسه اسلام تاریخی با ضوابط حقوق بشر به چندین محور تعارض می رسیم. بر هر یک از این محور ها فروع و مسائل متعددی مبتنی است، به نحوی که تنها فهرست این مسائل خود متن یک کتاب را تشکیل می دهد...

محور اول: عدم تساوی حقوقی غیر مسلمانان با مسلمانان  
در احکام اسلام سنتی تبعیض غیر قابل انکاری بین معتقدان ادیان مختلف می یابیم. از این دیدگاه انسان ها به سه، بلکه به چهار درجه تقسیم می شوند. انسان های درجه یک مسلمانان فرقه ناجیه [در ایران پیروان مذهب شیعه و در دیگر سرزمینهای اسلامی سنی مذهب] هستند. انسانهای درجه دو مسلمانان دیگر مذاهب اسلامی هستند. اهل کتاب یعنی مسیحیان و یهودیان و زرتشتیان به شرطی که شرایط ذمه را بپذیرند و همچنین غیر مسلمانانی که با دولت های اسلامی معاهده امضا کرده باشند، انسانهای درجه سوم محسوب می شوند، دیگر انسانها یعنی کافران حربی که کلیه غیر مسلمانان غیر ذمی و غیر معاهد را در بر می گیرند [مانند بوداییان و هندوان و دیگران] انسان های درجه چهار خواهند بود.!!!

انسانهای درجه یک یعنی مسلمانان فرقه ناجیه از تمامی حقوق و امتیازهای دینی برخوردارند. انسانهای درجه دو یعنی مسلمانان دیگر مذاهب اسلامی از اکثر حقوق شرعی برخوردارند، اما از برخی حقوق شرعی و بسیاری امتیازات دینی محرومند. انسانهای درجه سه یعنی اهل کتاب ذمی [یهودیان- مسیحیان و زرتشتیان]، و کفار و معاهد، از اکثر حقوق شرعی بی بهره اند، و انسانهای درجه چهار یعنی کفار غیر ذمی و غیر معاهد تقریباً فاقد هرگونه حق اند و حرمتی ندارند. این تفاوت های شرعی از بدیهیات فقهی است [نگاه کنید به سرنوشت بهاییان در ایران اسلامی]...

در مباحث شرعی و احکام فقهی، عنوان «مومن» با عنوان «مسلم» تفاوت دارد. «مومن» یعنی مسلمانی که متدین به مذهب حق است، به مسلمان متدین به دیگر مذاهب اسلامی عنوان «مخالف» اطلاق می شود. مثلاً از دیدگاه عالمان شیعه مومن یعنی مسلمان شیعه و مخالف یعنی مسلمان اهل سنت!.. در مناصب دینی مانند ولایت امر - مرجعیت - قضاوت - شهادت - امامت جمعه و جماعت علاوه بر اسلام ایمان نیز شرط است. یعنی مسلمانان دیگر مذاهب اسلامی در شش منصب یاد شده فاقد شرط لازم هستند، شهادتشان مسموع نیست قضاوتشان معتبر نیست، نمی توانند والی، امام جمعه یا امام جماعت باشند...  
در مستحقان خمس و ذکات ایمان شرط شده است بنا براین به فقیر و مسکین و یتیم مخالف نمی توان شرعاً از وجوه شرعی پرداخت کرد. خمس و زکات مختص مسلمانان مؤمن است.

در اسلام سنتی حرمت برخی از گناهان مطلق نیست بلکه نسبی است! یعنی اینگونه نیست که یک عمل خاص نسبت به همگان گناه و معصیت شمرده شود!.. بلکه تنها ارتکاب آنها نسبت به مؤمنان معصیت است، در حالی که انجام همان کار نسبت به دیگران مجاز و مباح شمرده می شود. برای نمونه غیبت مؤمن حرام است اما غیبت مسلمان مخالف حرام نیست یعنی بدون ترس از آخرت می توان پشت سر مسلمان مخالف حرف زد [کاری که مسلمان شیعه مذهب در ایران اسلامی با دیگران می کنند]. بهتان به مؤمن حرام است اما تهمت و افترا به دیگران معصیت و گناه محسوب نمی شود و مباح و مجاز است ..!

نمایی کردن و دو بهم زنی بین مومنین حرام است اما بین دیگر مسلمانان را بهم زدن [ کاری که جمهوری اسلامی می کند] حرام و مخالف شرع مقدس اسلام نیست! **هنوز به اینهمه تباهی و پتیارگی می گویند شرع مقدس!..]**

هجو کردن مومن حرام است اما هجو و ریشخند کردن دیگر مسلمانان معصیت محسوب نمی شود!.. به سخن دیگر غیر مومنان فاقد احترام اند آبرویشان هدر است مهدورالاحترام اند!! به زبان شرعی « عرض محترمه » ندارند، عَرَض یعنی آبرو، اشخاص مهدور الاحترام فاقد امنیت فرهنگی هستند...

(آیه 60 از سوره مائده می گوید: « بگو ای پیغمبر آیا شما را آگاه سازم که کدام قوم را نزد خدا بدترین پاداش است، کسانی را که خدا بر آنها لعن و غضب کرده و آنان را بوزینه و خوک مسخ نموده... و امت عیسی که پس از نزول مائده ی آسمانی و مشاهده اعجاز مسیح باز کافر شدند و مسخ به خوک گردیدند!.. )

تفاوت حقوق مسلمان و غیر مسلمان از ضروریات شرعی است بدن مسلمان ظاهر محسوب می شود اما یکی از اعیان نجسه کافر است به جمیع اقسامش از مشرک و مرتد و کافر اصلی و کافر ذمی و اهل کتاب، یعنی مطلق غیر مسلمانان نجس شمرده می شوند!.. و از نجاست شرعا باید اجتناب کرد... مسلمان حق ندارد با غیر مسلمان ازدواج کند چنین ازدواجی شرعا باطل است!.. یکی از موانع ارث کافر است کافر از مسلمان ارث نمی برد هر چند مسلمان از کافر ارث می برد!..

به لحاظ مالی ارزش مسلمان با ارزش غیر مسلمان کاملا متفاوت است. دیه یک مرد مسلمان ده هزار درهم است دیه یک مرد ذمی [مسیحی یا یهودی یا زرتشتی به شرطی که شرایط ذمه را پذیرفته باشند] هشتصد درهم است، اهل کتاب غیر ذمی [زرتشتیان و مسیحیان و یهودیان که شرایط ذمه را نپذیرفته باشند] و پیروان دیگر ادیان و مذاهب، و کفار و مشرکین اصولا دیه ندارند یعنی اگر کسی آنها را بکشد، قاتل نه قصاص می شود و نه از قاتل دیه گرفته می شود به لحاظ شرعی چنین کسانی « نفس محترمه » نیستند!! خونشان احترام ندارد، ارزش ندارد، این دین حق است که باعث احترام جان می شود، پایبندی به دین و عقیده ی باطل « غیر اسلام » جان انسان را بی ارزش می کند کافر در حکم مرده است، به لحاظ حقوقی چنین افرادی در حکم اموات هستند از این رو نه حق دیه به آنها تعلق می گیرد نه حق قصاص، اگر کسی می خواهد جان و مال و ناموس و آبرویش تضمین بشود می باید به شرف اسلام مشرف و مسلمان شود.

البته اهل کتاب یعنی مسیحیان و یهودیان و زرتشتیان با پذیرش عقد ذمه با شرایطی می توانند در جامعه اسلامی از امنیت جانی، مالی و ناموسی بهره مند شوند و مهمترین شرط ذمه پرداخت «جزیه» است. جزیه نوعی مالیات است که سالیانه از سوی مردان این سه مذهب به دولت اسلامی پرداخت می شود. البته ولی امر حق دارد در صورت صلاحدید مازاد بر جزیه نیز از اهل ذمه اخذ کند. نحوه پرداخت جزیه می باید ذیلانه باشد به گونه ای که اهل ذمه همواره احساس خواری و فرودستی کنند.

**[در اینجا معنویت اسلام به بالاترین گامه می رسد و آدمی از اینهمه**

**«معنویت!..» دچار دل آشوبه می شود]**

اهل ذمه حق ندارند کلیسا و کنیسه و آتشکده جدید در دارالاسلام احداث کنند. اگر حکومت اسلامی نسبت به معابد گذشته اهل ذمه احساس خطر کند حق دارد آنها را خراب کند. اهل ذمه حق ندارند ساختمانهای خود را مرتفع تر از ساختمان مسلمانان بنا کنند، آنها حق ندارند در مجامع عمومی به امور خلاف شریعت تظاهر کنند و اهل ذمه حق ندارند نسبت به شرکت فرزندانشان در جلسات اسلامی ممانعت بعمل آورند. اهل ذمه به محض تخلف در انجام شرایط ذمه از دارالاسلام اخراج می شوند. عقد ذمه نسبت به آبروی آنها تضمینی ندارد.

شهادت غیر مسلمان علیه مسلمان مسموع نیست، همچنان که قضاوت آنها برای مسلمانان فاقد اعتبار شرعی است. غیر مسلمانان نه تنها در طول حیاط بلکه در مرگ نیز با مسلمانان نا برابرند آنان را نمی توان در گورستان مسلمانان بخاک سپرد.

غیر مسلمانانی که اهل ذمه نباشند [یعنی همه مردم غیر مسلمان جهان] «کافر حربی!..» محسوب شده از هیچ حقوقی برخوردار نمی شوند، جان و مال و ناموس و مالشان فاقد احترام و بزبان شرعی هدر است مهدورالدم [کسی که خونش حلال است] - مهدورالمال [کسی که دزدیدن مالش حلال است] - مهدور العرض (کسی که ریختن آبرویش حلال است) می شود!.. اگر کسی متعرض آنها بشود مالشان را ببرد آبرویشان را بریزد، جانشان را بگیرد قابل تعقیب نیست حق قصاص ندارد دیه بر او تعلق نمی گیرد. اینها خساراتی است که او با عدم پذیرش اسلام یا عدم قبول عهد و ذمه و امان به خود خریده است اگر می خواهد از حد اقل حقوق برخوردار شود می بایست شرایط ذمه و عهد آنان را داشته باشد و اگر می خواهد از حد اکثر حقوق برخوردار شود می باید به اسلام مشرف شود!..

واضح است که در اسلام «انسان از آن حیث که انسان است» یعنی فارغ از دین و مذهب از حقوق برخوردار نیست، از این دیدگاه چیزی بنام «حقوق ذاتی انسان» وجود ندارد. در اسلام دین و مذهب و عقیده مقدم بر انسانیت اسلام است، بگو چه دین و مذهبی داری تا بگویم از چه حقوقی برخورداری!.. این ایمان و اسلام است که منشأ حقوق است نه انسانیت انسان. انسان از آن حیث که مسلمان است دارای حقوق است نه مطلق انسان، لذا انسان مشرک [مسیحیان و یهودیان و زرتشتیان]

یا انسان کافر و ملحد فاقد حقوق است و چیزی بنام حقوق انسان یا «حقوق بشر» در اسلام بی معناست، ما در اسلام حقوق مسلمان داریم ولی حقوق بشر نداریم!.. حقوق مسلم در شریعت اسلام چیزی معادل حقوق بشر در اندیشه معاصر است هر چند بنظر می رسد با چشم پوشی از برخی از احکام اخلاقی و استحبابی حتی همین حقوق مومن مسلمان نیز کمتر از حقوق بشر است. بنا براین،

ماده اول اعلامیه جهانی حقوق بشر مبنی بر اینکه «تمام افراد بشر با شأن و حقوق برابر به دنیا می آید» یا ماده دوم مبنی بر اینکه «هر کس بدون هیچ گونه تبعیض به ویژه از حیث دین از تمام حقوق و آزادیهای مذکور در اعلامیه برخوردار است» یا ماده سوم مبنی بر اینکه «هر کس حق حیات، آزادی و امنیت شخصی دارد» یا ماده هفتم مبنی بر اینکه «همه در برابر قانون مساوی هستند و حق دارند بدون هیچ تبعیضی که ناقض اعلامیه حاضر باشد و در مقابل هر تحریکی که به منظور چنین تبعیضی صورت گیرد از حکمیت یکسان قانون برخوردار شوند» همگی در تعارض صریح و آشکار با احکام شرعی در اسلام است.

در اسلام تمامی افراد بشر بالقوه شان برابر دارند ولی لزوماً با حقوق برابر بدینا نمی آیند، آحاد بشر از حیث اینکه چه دینی دارند از حقوق متفاوت برخوردار می شوند!..

از آنجا که حجت الاسلام دکتر محسن کدیور در این گفتگو چندین بار برنام (اسلام تاریخی) و یا (اسلام سنتی) را بکار می برند، دور نیست که گونه بی آشفته‌گی در برداشت خوانندگان پدید آید و برخی گمان برند که این سخنان کاری به اسلامی که آنها می باورند، ندارد، از اینرو به آیه‌هایی از قرآن نگاه می کنیم تا درستی سخنان کدیور نشان داده شود:

بخش یکم: نا برابری مردم در پیشگاه الله:

آیه 165 از سوره انعام: و الله است که شما را جانشین گذشتگان اهل زمین مقرر داشت و رتبه بعضی را از بعضی بالاتر قرار داد تا شما را در این نا برابریها بیازماید...

آیه 21 از سوره اسرا: ای رسول ما بنگر که ما چگونه بعضی مردم را بر بعضی فضیلت و برتری بخشیدیم ...

آیه 95 از سوره نساء: هرگز مؤمنانی که بی هیچ عذری مانند نا بینایی، مرض، فقر و غیره از کار جهاد باز نشستند با آنان که به مال و جان کوشش کنند یکسان نخواهند بود، الله مجاهدان فداکار به مال و جان را بر باز نشستگان برتری بخشیده است ...

آیه 75 از سوره نحل: الله مثلی زده، بشنوید، آیا بنده مملوکی [برده‌ی] که قادر بر هیچ نیست با مردی آزاد که ما به او رزق نیکو عطا کردیم که پنهان و آشکار هر چه خواهد انفاق کند، این دو یکسانند؟ هرگز یکسان نیستند...

آیین برده داری کرانه دیگری از «معنویت» اسلام را نشان می دهد!..

آیه 76 از سوره نحل: و باز الله مثلی زده، بشنوید: دو نفر مرد یکی برده‌ی باشد گنگ و از هر جهت عاجز و از هیچ راه خیری به مالک خویش نرساند و دیگری مردی آزاد و مقتدر که بر خلق به عدالت فرمان دهد و خود هم به راه مستقیم باشد آیا آن دو نفر یکسان هستند؟ نیستند!..

بخش دوم: دریافت جزیه از نا مسلمانان و خوار کردن اهل کتاب [یهودیان- مسیحیان- زرتشتیان]:

آیه های 28 و 29 از سوره توبه : ای کسانی که ایمان آورده اید محققا بدانید که مشرکان نجس و پلیدند

...

ای اهل ایمان با هر که از اهل کتاب که به الله و روز قیامت ایمان نیاورده و آنچه را که الله و رسولش حرام کرده حرام نمی دانند و به دین اسلام نمی گروند کارزار کنید تا آنگاه که با ذلت و تواضع به اسلام جزیه دهند ...

ملا محمد باقر مجلسی در باره این آیه و دیگر احکام اهل ذمه دیدگاه ویژه بی دارد که بد نیست که در اینجا به آنهم نگاهی بیاندازیم، می گوید : اهل ذمه [مسیحیان - یهودیان - و زرتشتیان] مانند مسلمانان سخن نگویند!.. و مانند ایشان بر اسب عربی سوار نشوند!.. و احوط آن است که بر یابو نیز سوار نشوند و اگر سوار شدند بر زین سوار نشوند بلکه بر استر و الاغ سوار شوند، و بر یک طرف سوار شوند و پاها را نیز از یک طرف بیاویزند...

روز بارانی از خانه هاشان بیرون نیایند که در بازار راه بروند و مسلمانان را نجس نکنند. « مستوفی [حسابدار] که می باید جزیه را بگیرد نشسته باشد و ذمی ایستاده، ذمی دست خود را از گریبان پیراهن در آورد و زر را نزد مستوفی بریزد تا امام گوید که بس، و مستوفی که جزیه را اخذ می کند ریش ذمی را بگیرد، بعد از آن سیلی محکمی بر بناگوش او بزند، و قولی هست که از پشت سر نیز شخصی پس گردنی بزند و تفسیر کلام الهی بر این نحو کرده اند که در وقت دادن جزیه دلیل باشد... زنان اهل ذمه به منزله کنیزانند... روی ایشان می توان دیدن از روی لذت ...

بخش سوم : نابرابری مسلمانان با نامسلمانان :

آیه 19 سوره آل عمران: همانا دین پسندیده نزد الله آیین اسلام است [دینهای دیگر نزد الله زشت و ناپسند اند!..]

آیه 85 سوره آل عمران: هرکس غیر از اسلام دینی اختیار کند هرگز از وی پذیرفته نیست او در آخرت از زیانکاران است!..

آیه 18 از سوره سجده : آیا آنکس که به الله ایمان آورده مانند کسی است که کافر بوده؟ هرگز مؤمن و کافر برابر نخواهند بود....

بخش چهارم: دوستی نکردن مسلمانان با نامسلمانان

آیه 118 از سوره آل عمران: ای اهل ایمان از غیر همدینان خود دوست همراز نگیرید چه آنکه آنها که به غیر دین اسلام اند از خلل و فساد در کار شما ذره بی کوتاهی نکنند!..

آیه 28 از سوره آل عمران : نباید اهل ایمان مومنان را وا گذاشته و از کافران دوست گیرند ، هر که چنین کند رابطه او با الله مقطوع است

آیه 144 از سوره نساء : ای اهل ایمان مبدا کافرا را بدوستی گرفته و مومنان را رها کنید ، آیا می خواهید الله را بر خود حجتی آشکار گردانید ؟؟ .

آیه ی 51 سوره ی مائده : ای اهل ایمان یهود و نصاری را بدوستی مگیرید آنان بعضی دوستدار دیگرند و هر که از شما مؤمنان با مسیحیان و یهودیان دوستی کند به حقیقت از آنها خواهد بود و همانا الله ستمکاران را هدایت نخواهد نمود!..

آیه 1 از سوره ممتحنه: ای کسانی که به الله ایمان آورده اید هرگز نباید با کافران طرح دوستی بیافکنید!..

بخش پنجم: جایگاه نا مسلمانان در اسلام :

آیه 55 از سوره انفال: بدترین حیوانات نزد الله آنها هستند که کافر شدند و ایمان نمی آورند...

آیه 3 از سوره حجر: ای رسول ما کافران را به خور و خواب طبیعی و لذات حیوانی واگذار تا آمال و اوهام دنیوی آنان را غافل گرداند!..

آیه 39 از سوره انفال: ای مومنان با کافران جهاد کنید که در زمین فتنه و فساد دیگری نماند!.. بر پایه چنین آیاتی از قران بود که آیت الله جنئی دبیر شورای نگهبان و امام جمعه موقت تهران در گرد هم آیی « یاد واره سرداران شهید» فرمودند: بشر غیر از اسلام همان حیواناتی هستند که بر روی زمین می چرند و فساد می کنند!..».... و با این سخن حکیمانه چهره دیگری از «معنویت» اسلام را در برابر چشم جهانیان گذاشتند!..

آیه 31 از سوره رعد: کافران باید پیوسته از کردار زشتشان به کیفر و سرکوبی رسند و یا مصیبتی بر دیار آنها زود فرود آید تا آنگاه که در محشر وعده ی الله فرا رسد!..

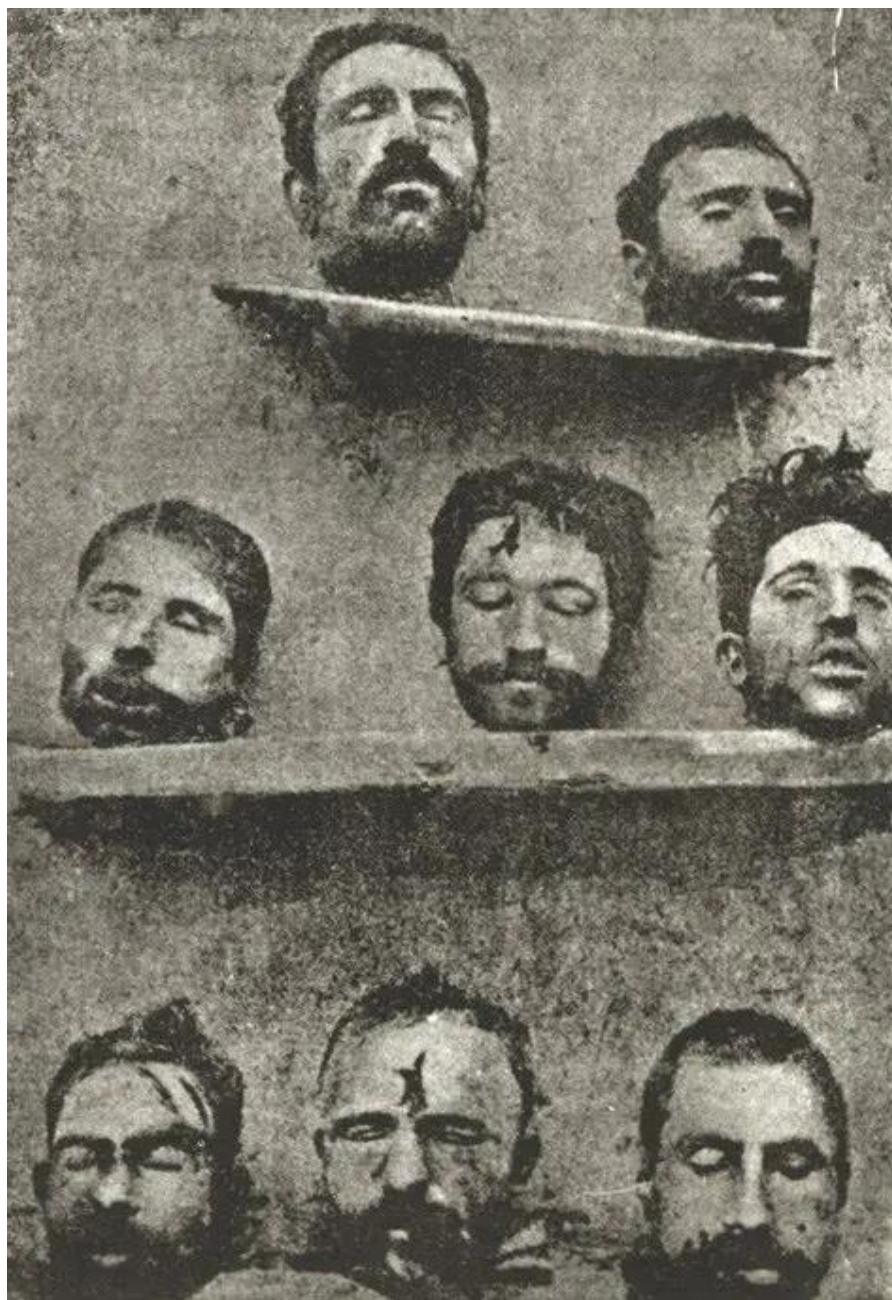
بخش ششم: یاد افره کافران و ناسازگاری آن با حقوق بشر :

آیه 2 از سوره حجر: کافران ای بسا آرزو کنند که کاش مسلمان و الله پرست بودند!..

آیه 4 از سوره محمد : شما مومنان چون با کافران روبرو شوید باید آنها را گردن بزنید تا آنگاه که از خونریزی بسیار از پای در آورید!..

(چندی پیش رخساره یی از راه اینترنت به نمایش جهانی گذاشته شد که چند تن عرب مسلمان یک آمریکایی را در خیابانهای بغداد در برابر دوربین های فیلم برداری سر می بریدند، مردم جهان این کار اهریمنی را به سختی نکوهیدند و آن سر بران اهرمن خو را گناهکار شمردند، آن روز مردم جهان نمی دانستند که گناهکار اصلی در اینگونه رخدادهای شرم آور خود «الله اهرمن خو» است نه آن سر بران مؤمن که الله و رسول او را فرمانبرداری می کنند... در کشتار بزرگ زندانیان سیاسی در سال 67 نیز همه گناهان به گردن خمینی و کارگزاران او گذاشته شد، هیچکس در این میان بر نخاست بگوید که سرچشمه اینهمه تبهکاریها و پتیارگی ها در زیر سر اهریمنی است که رُخک بر چهره گذاشته و می گوید من اهریمن همان الله ام!.. کسانی که با درونمایه اسلام آشنایی دارند می دانند که سرچشمه اینهمه

زشتکاری و پتیارگی همان اهریمنی است که رُخک الله بر چهره گذاشته، و آن دبنگانی که او را می  
باورند و می پرستند!..



آیه 28 سوره نجم: الا ای رسول ما با کفار و منافقان به جهاد و کارزار پرداز و بر آنها سخت گیر،  
مآوای آنها دوزخ است که بسیار جای بدی است!..

آیه 12 از سوره مزمل: ... که البته نزد ما غل و زنجیر عذاب و آتش دوزخ برای کیفر کافران می‌هاست

( اینهمه کیفر و این همه غل و زنجیر تنها برای این است که گروهی از مردم خرد ورز تن به فرمانهای خرد ستیز الله و رسول زندگی ستیزش نداده و این دین اهریمنی را نپذیرفته اند!.. )

آیه 33 از سوره نحل: منکران پیشین هم مانند اینها بودند و الله هلاکشان فرمود الله اصلا به آنها ستم نکرد بلکه آنها خود به نفس خود ستم کردند!..

آیه 13 سوره فتح: ... و هر که به الله و رسول او امان نیاورد ما هم بر آن کافران عذاب آتش دوزخ را می‌ها ساختیم!..

در همین جا بایسته می دانم سخن کوتاهی با هم میهنان خوب خود داشته باشم، با کسانی که به راستی تشنه «معنویت» اند و پاکدلانه آن را جستجو می کنند. آن گوهر گرانبهایی که شما جستجو می کنید در هیچیک از دینهای ابراهیمی یافت نمی نشود، خود را سرگردان و بازیچه دست این و آن نکنید، اگر به راستی تشنه «معنویت» هستید سری به گنجینه های فرهنگ نیاکان خود بزنید و با زلال چشمه سارانش جانهای خسته تان را تری و تازگی بخشید، خوان گسترده این «معنویت» چشم براه شماسه تا بیابید و دامن دامن از مروارید های گرانبهایش بچینید و به ارزانی و فراوانی به خانه های خود ببرید.

« معنویت » راستین در فرهنگی است که از زبان فردوسی می گوید :  
میازار موری که دانه کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است  
و از زبان سعدی:

بنی آدم اعضای یک پیکرند که در آفرینش زیک گوهرند  
چو عضوی به درد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار

و از زبان شیخ ابوالحسن خرقانی: هر که در این سرا آید نانش دهید و از ایمانش مپرسید ، چه آنرا که بدرگاه باریتعالی به جان ارزد ، البته برخوان بوالحسن به نان ارزد  
و از زبان حافظ:

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند  
و از زبان مولوی:

یک گوهر بودیم همچون آفتاب بی گره بودیم و صافی همچو آب  
چون به صورت آمد آن نور سره شد عدد سایه های کنگره  
کنگره ویران کنید از منجیق تا رود فرق از میان این فریق

و سر انجام از زبان اشو زرتشت پورجاوند، بنیاد گذار فرهنگ و آرمانشهر ایرانی که می گوید :

مژدا اهورای همه توانا

چنین بر نهاده است،

که شادمانی از آن کسی است،

که به دیگران شادی بخشد!  
من برای پیشرفت و نگاهداشت آیین راستی  
خواهان استواری و توانایی هستم.  
ای پارسایی  
آن پرتوی را که پاداش زندگی نیک منشانه است  
به من ارزانی بدار

و همچنین،  
بهترین پاداش ها  
از آن کسی است  
که خواستار روشنایی است  
و به دیگران روشنایی بخشد.  
ای مزدا اهورا ،  
با خرد پاک خود  
و در پرتو راستی  
دانش برخاسته از اندیشه نیک را  
به من ارزانی بدار،  
تا از زندگی دراز شادمانه برخوردار گردم.

در دنباله گفتگوی «آفتاب» با دکتر حجت الاسلام محسن کدیور، از نابرابری حقوق و بی ارزشی زن در اسلام سخن به میان کشیده می شود، آفتاب می پرسد: در اسلام تاریخی آیا همه مسلمانان هم مذهب یا همه مومنان با یکدیگر از لحاظ حقوقی مساوی اند؟ آیا با اغماض از تفاوت ها و تبعیضات دینی و مذهبی می توان از حقوق برابرشرعی سخن گفت؟

کدیور می گوید: پاسخ منفی است!.. در اسلام سنتی تفاوت حقوق انسان ها منحصر به تفاوت دینی و مذهبی نمی شود و در واقع دومین محور تعارض اسلام با اندیشه حقوق بشر عدم تساوی حقوق زن و مرد است. بنا بر این جنسیت دومین منشأ تبعیض حقوقی در اسلام سنتی است و البته این تفاوت در همه حقوق نیست، در بسیاری از احکام حقوق تجاری یا حقوق عبادی زن و مرد مساویند. اما از سوی دیگر در حقوق مدنی و حقوق جزایی و کیفری جنسیت موجب تفاوت حقوقی است...  
دیه یا خونبهای زن نصف دیه مرد است، بی وجه نیست اگر کسی بگوید زن از این دیدگاه موجودی درجه دوم است و تنها نصف مرد ارزش اقتصادی دارد. اگر زن مسلمانی توسط مرد مسلمانی عمداً به قتل برسد و اولیای دم بخواهند قصاص کنند، ابتدا باید معادل دیه زن را به قاتل بپردازند سپس قصاص کنند!.. در دیه اعضای بدن  
نیز اگر خونبهای عضو بیشتر از ثلث دیه کامل باشد، دیه عضو زن نصف دیه عضو مرد محاسبه می شود.

اسلام سنتی شهادت زنان را در محکمه قضایی در موارد متعددی مطلقاً نمی پذیرد. در بسیاری از حدود شرعی از قبیل محاربه، سرقت، شرب خمر، تهمت و افترا بستن، لواط، قوادی، و در دعاوی غیر مالی از قبیل نسب، مسلمان بودن، بلوغ، جرح و تعدیل، رویت هلال ماه، وکالت وصیت و نیز در طلاق و رجوع در طلاق... شهادت زنان فاقد هر گونه اعتبار است!.. شهادت دهها زن در این مورد به اندازه شهادت دو مرد ارزش ندارد!.. در حوزه شهادت قضایی زن یا نصف مرد است یا اصلاً کالعدم است! [هستی ندارد] کان لم یکن است و فاقد اعتبار.

» بر این سخن کدیور می توان افزود که اگر مردی شباهنگام به خوابگاه زنان برود و به یکی از زنان آن خوابگاه دست درازی کند، اگر همه زنان آن خوابگاه کار آن مرد را گواهی دهند گواهی برای دهانشان یافت نخواهد شد، همچنان که شهادت دیدن ماه نو از سوی زنان پذیرفتنی نیست ... چرا؟ چون به گفته علی، امام یکم شیعیان: **زنان ناقص العقل و ناقص البخت و ناقص الایمان اند!..**

بر می گردیم به سخنان دکتر محسن کدیور:

اگر چه در عقد ازدواج رضایت طرفین به طور تساوی شرط صحت عقد است، اما در اسلام طلاق از سوی مرد صورت می گیرد و رضایت حتی اطلاع زن در صحت آن دخیل نیست، مرد هر گاه اراده کرد می تواند همسر خود را شرعاً طلاق دهد!.. در عیوب منجر به فسخ ازدواج (بدون طلاق) باز بین مرد و زن تفاوت است: بیماریهای جزام - برص [بیماری پبسی] - زمینگیری در زن برای مرد حق فسخ نکاح ایجاد می کند اما وجود همین عیوب در مرد برای زن چنین حقی ایجاد نمی کند ... زن مسلمان حق ندارد مطلقاً با مرد غیر مسلمان ازدواج کند اما ازدواج موقت مرد مسلمان با زنان اهل کتاب ( مسیحی - یهودی - زرتشتی ) مجاز شمرده شده است!..

طبیعی است که نظام فطری و مطلوب زنان تک همسری است! اما مردان می توانند در زمان واحد تا چهارتا همسر دائمی و بطور نامحدود همسران موقت داشته باشند، بعلاوه در صورت امکان مرد می تواند از کنیزان خود بدون هیچ محدودیتی تمتع جنسی ببرد حال آنکه واضح است چنین رابطه یی بین زن و غلام او بدون ازدواج ممنوع است.

آیه هایی از قران که راستینگی سخنان کدیور را نشان می دهند :

آیه 3 از سوره نساء: پس آن کس از زنان را بنکاح خود آرید که شما را نیکو و مناسب است ، دو یا سه یا چهار...

آیه 221 از سوره بقره: با زنان مشرک ازدواج مکنید مگر اینکه که ایمان آورند، و همانا کنیزگی با ایمان بهتر از زن آزاد مشرک است هر چند از حسن او به شگفت آید...

آیه 5 از سوره مائده: ... و نیز حلال شد بر شما نکاح زنان پارسای مومنه و زنان پارسای اهل کتاب

...

آیه 10 از سوره ممتحنه : ای کسانی که ایمان آورده اید زنانی که بعنوان اسلام و ایمان هجرت کرده و بسوی شما آمدند شما امتحان‌شان کنید اگر با ایمان‌شان شناختید دیگر به شوهرانشان برنگردانید که هرگز این زنان مؤمن و آن شوهران کافر بر این زنان حلال نیستند

یاد آوری چند نکته تاریخی در پیوند با این جستار را در همین جا بایسته می دانم ، نخست اینکه: جرجی زیدان نویسنده نامدار عرب در گزارش لشکر کشی تازیان به ایرانزمین، در « تاریخ تمدن اسلام» می نویسد : « تازیان بخاطر غارت و زن و اسیر و برده به اسلام روی آورده بودند . »

عبدالحسن زرین کوب در « دو قرن سکوت » در چگونگی گشودن نیسفون می نویسد : «... فاتحان گریختگان را پی گرفتند، کُشتار بی شمار و تاراج گیری به اندازه بی بود که تنها سیصد هزار زن و دختر به بند کشیده شدند، شصت هزار تن از آنان به همراه نهمصد بار شتری زر و سیم بابت خمس به دارالخلافه فرستاده شدند و در بازارهای برده فروشی اسلامی به فروش رسیدند، با زنان در بند به نوبت همخوابه شدند و فرزندان پدر ناشناخته بسیار بر جای نهادند، هنگامی که این خبر بگوش عمر رسید دستها را بهم کوفت و گفت از این بچه های پدر ناشناخته به خدا پناه می برم!..» (این بچه های پدر ناشناخته همان هایی هستند که ما از روی نادانی آنها را سید اولاد پیغمبر می نامیم!.. )

در « مکتوبات میرزا فتحعلی آخوند زاده» آمده است که: تازیان مسلمان به زنان و دختران ایرانی بسنده نمی کردند بلکه آلت مردی پسر بچه ها را هم می بریدند و آنان را به حاجیان مکه می فروختند

...

ابن اثیر در رویه 50 از پوشینه سوم تاریخ کامل اسلام و ایران می نویسد: « ... بر مبلغ مالیات سالیانه در سیستان، دو هزار غلام نابالغ و دختر نیز افزودند...» .

مرتضی راوندی از تاریخ گزیده آورده است: « قتیبه بن مسلم باهلی، سردار معروف حجاج که چندین هزار از ایرانیان را در خراسان و ماوراءالنهر کشتار کرد و در یکی از این جنگها به سبب سوگندی که خورده بود اینقدر از ایرانیان کشت که به تمام معنی کلمه از خون آنها آسیاب روان گردانید و گندم آرد کرد و از آن آرد نان پخت و تناول نمود و زنها و دخترهای آنها را در حضور آنها به لشکر عرب قسمت کرد... » .

بر می گردیم به دنباله سخنان دکتر محسن کدیور با روزنامه آفتاب: در ارث ، سهم الارث دختر نصف سهم الارث پسر است. سهم الارث زن از شوهر با وجود اولاد یک هشتم ترکه و بدون اولاد یک چهارم ترکه است در حالی که سهم الارث شوهر از همسرش در همین شرایط به ترتیب یک چهارم و یک دوم است . یعنی دقیقاً باز سهم زن نصف سهم مرد خواهد بود ، بعلاوه زوجه تنها از اموال منقول و ابنیه و درختان ارث می برد نه از زمین ، حال آنکه زوج تمام اموال همسرش را اعم از منقول و غیر منقول ارث می برد...

زن و مرد از دیدگاه اسلام در سن آغاز مسئولیت کیفری متفاوتند، به لحاظ شرعی سن بلوغ با سن مسئولیت کیفری، سن ازدواج و سن تکلیف عبادی یکی است، بنا بر این یک دختر 9 ساله همانند یک

بزرگسال مشمول اجرای حدود شرعی می شود اما یک پسر چهارده ساله به واسطه صغر سن از چنین مسئولیتی مبرا است و با او معامله کودکان می شود! ( یک بام و دو هوا را بنگرید، از یک سو دختر زیر چهارده سال را برخوردار از نیروی شناخت نیک و بد نمی داند، و از سوی دختر بچه 9 ساله را به پاد افره لغزشی کوچک شایسته حدود شرعی می داند... ولی نباید فراموش کرد که در اسلام جایی برای اینگونه چون و چراها نیست، اینجا گستره عدل علوی و قسط اسلامی است و از اینگونه «**معنویت**» ها فراوان ... پس اگر می خواهی مسلمان خوبی باشی، نباید چون و چرا کنی، باید بباوری.. پیامبر اسلام عایشه را هنگامی که 6 یا 7 ساله بود به نامزدی خود در آورد و در 9 سالگی با او همخوابه شد، اگر چه برخی نوشته اند که در همان هفت سالگی این کار را کرد، محمد با این زشتکاری نا جوانمردانه به پیروان دبنگ و ناجوانمرد خود نشان داد که می توان با یک دختر بچه 9 ساله تن آمیزی کرد، این بخش دیگری از آن «**معنویت**» اسلام است که پشت به میهن کرده هایی مانند عبدالکریم سروش و دیگر پتیارگانی مانند او می خواهند «**از قفس آزاد کنند**» و نگذارند که ریشه های این آیین شرم آور از نیابوم اهورایی ما کنده شوند .

**دختر مطلقا بنا بر احتیاط بدون اجازه پدر یا جد پدری در صورتی که در قید حیاط باشند نمی تواند ازدواج کند**

**در حالی که پسر برای ازدواج نیازمند چنین اجازه بی نیست!..**

**مرد شرعا رییس خانواده است، زن بدون اجازه شوهرش حق ندارد از خانه خارج شود...**

علی امام یکم شیعیان در رویه 385 نهج البلاغه برگردان محسن فارسی، پسر بزرگش را چنین اندرز می دهد: زنهار در هیچ کاری با زنان مشورت مکن چه رای آنان نا درست و عزم و اراده آنها سست است با پوشیده داشتن ایشان رخسارشان را از چشم نامحرم دورنگهدار... چه بهتر اگر بتوانی کاری کنی که آنان جز تو کس دیگری را نشناسند ... در عزیز داشتن زن افراط مکن».

**بر زن واجب است از شوهرش مطلقا تمکین [فرمانبرداری] کند و حق ندارد بدون عذر شرعی از تمتع شوهرش جلوگیری کند!.. اما بر مرد واجب نیست به تمایلات زن هر گاه که وی خواست پاسخ دهد، حق شرعی زن در این امور هر چهار ماه یکبار است .**

**آیه 223 از سوره بقره : زنان شما کشتزار شمایند برای کشت بدان ها نزدیک شوید هر گاه مباشرت آنان خواهید...**

**آیه 51 از سوره احزاب : تو ای رسول هریک از زنان را خواهی نوبتش مؤخر دار و هر که را خواهی بخود بپذیر و هم آن را از خود راندی اگرش باز خواندی بر تو باکی نیست ... آنها هیچیک نباید محزون باشند!..**

کدیور: زن بدون اجازه شوهرش حق سوگند شرعی ندارد ، همچنانکه نذر زن در موارد منافی [ناسازگار] با حق شوهرش صحیح نیست با شرایطی مرد حق دارد بدون مراجعه به دادگاه او را کتک بزند و تادیب کند...

آیه 34 از سوره نساء : ... و زنانیکه از مخالفت و نافرمانی آنها بیمناکید، باید نخست آنها را پند دهید و از خوابگاهشان دوری کنید، و در صورت نافرمانی آنها را به زدن تنبیه کنید!..

کدیور: ناسزا گفتن و فحش دادن از سوی شوهر به همسرش شرعا حرام نیست . تبعیض جنسی در احکام شریعت در تعارض [ناسازگار] با مواد اول، دوم، و هفتم اعلامیه جهانی حقوق بشر است . مطابق این مواد تمام افراد بشر با شأن و حقوق برابر به دنیا می آیند، هر کس بدون هیچ گونه تبعیض بویژه از حیث جنس از تمام حقوق و آزادی ها برخوردار است همه در برابر قانون مساوی هستند و حق دارند بدون هیچگونه تبعیضی از حمایت یکسان قانون برخوردار شوند . در بسیاری از احکام شرعی زنان با تبعیض حقوقی مواجهند در موارد متعددی از حقوق خانواده، حقوق مدنی و حقوق قضایی، زن و مرد نامساویند. از سوی دیگر اسلام با ماده شانزدهم اعلامیه جهانی حقوق بشر نیز در تعارض صحیح است، در این ماده آمده است: « مرد و زن در ازدواج ، در مدت زناشویی و در فسخ آن از حقوق مساوی برخوردارند» حال آنکه در اسلام اگر چه فی الجمله مرد و زن در ازدواج از حقوق مساوی برخوردارند، اما در مدت زناشویی و به ویژه در فسخ آن قطعاً از حقوق مساوی برخوردار نیستند . زن در زمان زناشویی از حقوق کمتر و در مورد جدایی تقریباً فاقد حقوق شرعی است... در اسلام جنسیت مقدم بر انسانیت است، در این نظام فکری نمی توان از حقوق ذاتی انسان سخن گفت، بگو انسان زن است یا مرد تا آنگاه از حقوق او برایت بگویم، در اسلام حقوق مرد و حقوق زن داریم اما حقوق انسان یا حقوق بشر نداریم!.. در اسلام به لحاظ حقوقی، مرد انسان درجه اول و زن درجه دوم محسوب می شود، انسانی که بدون تابعیت و اتکا به مرد زندگیش سامان نمی یابد... به هر حال تبعیض جنسی از بدیهیات فقهی در اسلام است و این تبعیض را نه تنها قبیح و زشت نمی شمارند بلکه لازمه فطری و طبیعت از کمالات شریعت به حساب می آورند. ولی تردیدی نیست که احکام شریعت دال بر تبعیض جنسی زنان در تعارض آشکار با اسناد متعدد حقوق بشر است.

علی امام یکم شیعیان در خطبه 79 نهج البلاغه می گوید: ای مردم این بدانید که زنان ناقص العقل و ناقص الابدن و ناقص الایمان هستند، نقصان عقلشان از این است که شهادت دو زن برابر یک مرد است و نقصان بختشان در این است که زنان نیمی از مردان ارث می برند و نقصان ایمانشان در بازنشستگی ایشان از نماز و روزه در روزهای حیضشان می باشد، بنابراین بکوشید از زنان پرهیزید و از خوبان آنها نیز بپرهیزید و اگر شما را بکار نیکی هم فراخوانند از آنان اطاعت مکنید تا مبادا طمع ورزیده و بکارهای زشت وادارتان کنند...».

به راستی که بنام به اینهمه «معنویت!..»، بیراه نیست که ملایان فرمانروای بر ایران، و به پیروی از آنها روشنفکران مسلمان (بخوانید در یوزگان نان) اینهمه در پاسداری از اسلام ناب محمدی و گسترش آن در جهان می کوشند!..

در اینجا به نازنین بانوان ایرانی که اینهمه را نه از زبان نا مسلمانی مانند من، ونکه از زبان یکی از نامدارترین چهره های اسلامشناس و باورمند به اسلام شنیدند، می گویم: اگر اینهمه خوارشماری و فزوتتر نشینی و نابرابری را بر خود می روا می دارید، و این یاوه های زن ستزانه را می باورید که چنین آیین خون ریز و خرد ستیز، یک آیین خدایی و سزاوار پذیرش است ، آنگاه خواهم گفت که اسلام گوارای جانتان باشد و بماند!.. تا می توانید در پاسداری از این آیین زن ستیز بکوشید و خود را خوار و زبون کنید... تا می توانید بنام امامان این آیین زن ستز سفره بیاندازید، تا می توانید بر گور های پوسیده تازیان و تازی زادگان دخیل ببندید و از آن زنبارگان ایران سوز طلب حاجت کنید... ولی اگر این یاوه های شرم آور را سزاوار پایگاه والای خود و مادران و خواهران و دختران خود نمی دانید آنگاه بر شماست که این بندهای شرم آور را از دست و پای خود بکشایید و به آیین ورجاوند بنیاد نیاکان خود برگردید، و بیاد داشته باشید که در ایران پیش از اسلام زنان ایرانی مانند همای ( دختر بهمن ) به پادشاهی می رسد همای آمد و تاج بر سر رسیدند : نهاد

یکی رای و آیین دیگر نهاد

به رای و به داد از همه در گذشت

همه گیتی از دادش آباد گشت

پس از درگذشت هرمز پادشاه ایران ، همسرش که مادر شاپور دوم یا شاپور ذوالکف بود تا شاپور به سن رسایی برسد بیست سال بر تخت پادشاهی ایران نشست و کشور را بخوبی اداره کرد، به گفته فردوسی :

به سر برش تاجی بیاویختند

بر آن تاج زر و درم ریختند

پوراندهخت دختر فرزانه و بسیار کاردان خسرو پرویز هنگامی شهریای ایران را بدست گرفت که آشوب و نابسامانی همه جا را فرا گرفته بود، سرداران سپاه و فرمانروایان و کیش بانان هر یک از گوشه یی برخاسته و سامان کشور را بهم ریخته بودند، پوراندهخت با خردمندی و کاردانی همه آن آشوبها را از میان برداشت:

همی داشت پوران جهان را به مهر

نجست از بر خاک باد سپهر

هنگامی که دست زورآورمرگ، درخت زندگانی پوراندهخت را از ریشه برانداحت، کشور دوباره دستخوش نا آرامیها و آشوب ها گردید به گونه یی که هیچکس را یارای فرمانروایی در آن دریای آشفته نبود، ولی خاک ایرانزمین یکبار دیگر دختری را به تاریخ فرمانروایان خوب جهان ارمغان کرد، آرمیدخت خواهر پوراندهخت و دختر دیگر خسرو پرویز کشتی در هم شکسته کشور را رهبری کرد و بار دیگر آرامش را به ایران باز گردانید:

یکی دختر دیگر آرم نام

ز تاج بزرگی شده شاد کام

همه شهر از او شادمان

نماند اندر ایران یکی بد گمان

آرتمیس یا آرتمیز به چَم (راست گفتار بزرگ) فرمانده توانمند نیروی دریایی و دریا سالار خشایارشا در نبرد با یونانیان بود که با کاردانی بسیار برتر و بی همتا ناوگان دریایی ایران را رهبری کرد و با فرماندهی درست و شایسته خود سپاهیان یونان را درهم شکست. گرد آفرید زن جنگاور برجسته دیگر ایرانی است که به هنگام لشکر کشی سهراب به ایران که بسیاری از پهلوانان ایرانی یکی پس از دیگری بدست سهراب بر خاک افتاده بودند جامه مردانه پوشید و به جنگ تن به تن با این ایرانی تبار ایران ستیز شتافت و آنچنان رزمید که سپاهیان هر دو سوی شگفت زده ماندند:

بدانست سهراب کو دختر است  
سر و موی او از تُر و گوهر است  
شگفت آمدش، گفت از ایران سپاه  
چنین دختر آید به آوردگاه  
سواران جنگی به روز نبرد  
همانا به ایران در آرنند گرد

زنانشان چنین اند ای—رانیان  
چگونه اند گردان و جنگ آوران  
گردیه خواهر بهرام چوبین یکی دیگر از زنان نامدار تاریخ ایران است که در دلاوری و جنگاوری نامی بزرگ در جهان باستان از خود برجا گذاشت، او در یک نبرد سنگین (تور) خاقان چین را شکست داد و سپاهیانش را تار و مار کرد:  
همه لشکر چین بر هم شکست

همه لشکر چین بهم بر شکست  
بسی کشت و افکند و چندی بخت  
سراسر همه دشت شد رود خون  
یکی بی سر و دیگری سر نگون  
چو پیروز شد سوی ایران کشید  
بر شهریار دلیران کشید

سران ارتش ایران به گردیه می گویند:  
نجنبانت کوه آهن زجای  
یلان را به مردی تویی رهنمای  
ز مرد خردمند بیدار تـ  
ز دستور دانا هشیار تـ  
همه کهترانیم و فرمان تراست

بدین آرزوی رای و پیمان تراست  
شوربختانه این اهرمن زادگان تازی پرست از بس از فاطمه و زینب و کبرا و صغرا و سکینه و رقیه  
گفته اند که زن ایرانی شناسه یا هویت خودش را فراموش کرده و از خویشتن خود بیگانه مانده است،  
الگوی زن ایرانی بجای اینکه گردیه و گرد آفرید و سیندخت و فرانک و دیگران باشند رقیه ها و فاطمه

ها و سکینه ها شده اند. امروز این با زن ایرانی است که می خواهد بخشی از دارایی مرد، و ناقص العقلی در شبستان او باشد، و یا به پایگاه سروری برگردد و سرور خود و مرد خود باشد. در برابر آنهمه آموزه های زن ستیزانه، زندگی ستزانه، شادی ستزانه اسلام، جا دارد که نگاهی به آموزه های اشو زرتشت ورجاوند داشته باشیم:

30/1

اینک سخن می دارم،  
برای شما ای خواستاران،  
و برای شما ای دانایان،  
از دو نهاده بزرگ .  
و می ستایم،  
اهورا و اندیشه نیک را،  
و دانش نیک و آیین راستی را،  
تا فروغ و روشنایی را در یابید ،  
و به رسایی و شادمانی رسید .

30/2

پس،  
بهترین گفته ها را به گوش بشنوید ،  
و با اندیشه روشن بنگرید ،  
و هر یک از شما برای خویشتن،  
از این دوره یکی را بر گزینید،  
و پیش از رویداد بزرگ،  
هر یک به درستی آگاه شوید،  
و این آیین را بیاموزید و بگسترانید .

30/3

اینک،  
آن دومینوی همزاد که در آغاز،  
در اندیشه و انگار پدیدار شدند ،  
یکی نیکی را می نماید و آن دیگری بدی را ،  
و از این دو دانا راستی را برمی گزیند نه نادان .

30/4

و آنگاه که در آغاز،  
آن دو مینو به هم رسیدند ،

زندگی و نازندگی را پدید آوردند،  
و تا پایان هستی چنین باشد که  
بدترین منشها از آن پیروان دروغ ،  
وبهترین منشها از آن پیروان راستی خواهد بود .

30/5

از این دو مینو،  
پیرو دروغ بدترین کردارها را بر می گزیند،  
و آنکه پاکترین اندیشه هارا دارد ،  
و آراسته به فروغ پایدار است،  
و آنکه با باور استوار و کردار درست ،  
مزدا اهورا را خشنود می سازد ،  
راستی را .

30/6

از این دو کژ اندیشان راستی را بر نمی گزینند،  
زیرا هنگامی که دو دلند،  
فریب بر آنها فراز آید،  
و از این رو،  
به بدترین اندیشه ها می گرایند،  
و بسوی خشم می شتابند،  
و زندگی مردمان را به تباهی می کشانند .

30/7

و به آنکه راه نیک بر می گزیند ،  
توانایی مینویی و اندیشه ی نیک و راستی فرا رسد ،  
و پارسایی به کالبد او پایداری و استواری بخشد .

بر می گردیم به دنباله سخنان حجت الاسلام دکتر محسن کدیور با ماهنامه آفتاب . در این بخش از آیین  
ننگین برده داری و ستمی که اسلام برگروهی از مردمان بنام بردگان روا داشته سخن به میان می رود.  
آفتاب می پرسد : آیا بین مردان مسلمان مومن در اسلام می توان قائل به تساوی حقوقی شد؟ هکذا آیا  
در این دیدگاه برابری حقوقی بین زنان مسلمان مومن بر قرار است ؟.

حجت الاسلام دکتر محسن کدیور در پاسخ می گوید : در اینجا نیز پاسخ منفی است . همه مسلمانان هم  
مذهب مذکر با یکدیگر از منظر حقوقی مساوی نیستند، همچنانکه همه مسلمانان هم مذهب مونث نیز  
به لحاظ حقوقی برابر نیستند. در واقع می رسیم به سومین محور تعارض اسلام با نظام حقوق بشر و

آن تفاوت انسان آزاد و خُر با انسان برده و مملوک است ، اسلام از سویی برده سازی و برده داری را با شرایطی امضا کرده است ، ثانیاً برای بردگان حقوق متفاوت و بسیار کمتر از احرار و انسان های آزاد در نظر گرفته است . اگر چه امروزه برده داری به معنی سنتی آن وجود ندارد ، اما اسلام معتقد است با مهیا شدن شرایط می باید این سنت حسنه را احیا کرد و از مزایای آن در چارچوب شریعت بهره برد.

برده سازی انسان یا اسباب بردگی از هفت طریق صورت می گیرد که مهمترین آن، طریق اسارت در جنگ است . اسرای مذکور در صورتی که مشمول حکم آزادی بلاعوض یا آزادی در قبال مبادله با اسرای مسلمان نشوند برده محسوب می شوند. زنان و کودکان سرزمین های فتح شده نیز با شرایطی غنیمت جنگی محسوب شده برده به حساب می آیند و همه بردگان بین سرپازان تقسیم می شوند . شرایط اصلی بردگی در این طریق کفر اسیر است . هر چند مسلمان شدن برده باعث الغای بردگی نمی شود ....

برای پشتیبانی از این گفته حجت الاسلام دکتر محسن کدیور چند رخداد تاریخی را گواه می آورم:

1 - در یکی از نخستین یورشهای تازیان به مرزهای ایرانزمین، جریر، یکی از سرداران عرب بانگ برداشت: ای مردان عرب، مبادا کسی در حمله بر ایرانیان بر شما پیشی جوید، چه اگر این سرزمین بخواست الله بدست شما فتح بشود مقامی را که هیچ عربی بدان نمی تواند رسید خواهید داشت، پس برای رسیدن به یکی از دو نیکی بجنگید، زن و خواسته در این جهان و بهشت برین و حور و غلمان در آخرت...

2 - عتبه یکی دیگر از سرداران عرب به شهر مرزی اُبله رسید و آنجا را به زور بگرفت و به عمر چنین نوشت : سپاس الله را که اُبله را بر ما فتح کرد، اینجا لنگر گاه کشتی های عمان و بحرین و فارس و هندو چین است، ما زر و سیم و کالا و اموال و زنان بسیار و فرزندان مردم آن سامان را به غنیمت گرفتیم و من به خواست الله تفصیل این پیروزی را برای تو خواهم نوشت.

3 - عبدالحسین زرین کوب در دو قرن سکوت می نویسد : «... فاتحان گریختگان را پی گرفتند، کشتار بی شمار و تاراج گیری به اندازه یی بود که تنها سیصد هزار زن و دختر به بند کشیده شدند، شصت هزار تن از آنان به همراه نهصد بار شتری زر و سیم بابت خمس به دارالخلافه فرستاده شدند و در بازارهای برده فروشی اسلامی به فروش رسیدند، با زنان در بند به نوبت همخوابه شدند و فرزندان پدر ناشناخته ی بسیار بر جای نهادند .

4 - جرجی زیدان نویسنده نامدار عرب در تاریخ تمدن اسلام می نویسد: تازیان به خاطر غارت و زن و اسیر و برده به اسلام روی آورده بودند...

5 - در برگهای 73 تا 75 از (مکتوبات میرزا فتحعلی آخوند زاده ) می خوانیم که این پیام آوران معنویت، آلت مردی پسر بچه ها را می بریدند و آنان را به حاجیان مکه می فروختند ...

6 - ابن اثیر در رویه 50 از پوشینه سوم تاریخ کامل اسلام و ایران گزارش می کند: ... بر مبلغ مالیات سالیانه در سیستان، دو هزار غلام نابالغ و دختر نیز افزودند ...

7 - مقدسی در آفرینش و تاریخ می نویسد: یزید ابن مهلب با اسپهبد صلح کرد در برابر گرفتن مالی بسیار و چهار صد خر بار زعفران و چهارصد مرد که بر سر هر کدام سپری و جامی زرین بود، در این هنگام عبدالرحمن ابن سمره قریشی نیز زرنج را محاصره کرد با ایشان صلح کرد در برابر گرفتن هزار هزار درهم و هزار هزار غلام که بر سر هر یک از ایشان جامی زرین بود.

8 - طبری در رویه 1829 پوشنه پنجم تاریخ خود می نویسد: در جنگ جلولا صد هزار تن از ایرانیان کشته شدند و تعداد فراوانی از زنان و کودکان ایرانی به اسارت رفتند و به بردگی فروخته شدند...

9- در رویه 215 الفتوح می خوانیم: ... رامهرمز نیز پس از جنگی سخت به تصرف سپاهیان اسلام در آمد و فاتحان عرب بسیاری از مردم را کشتند و زنان و کودکان فراوانی را برده ساختند و مال و متاع هنگفتی بچنگ آوردند.

10 - یعقوبی در رویه 62 تاریخ خود می نویسد: مردم کرمان نیز سالها در برابر اعراب مقاومت کردند تا سرانجام در زمان عثمان، حاکم کرمان با پرداخت دو میلیون درهم و دو هزار غلام بچه و کنیز بعنوان خراج سالانه با اعراب مهاجم صلح کردند.

11 - یزید ابن مهلب با لشکری فراوان بسوی گرگان شتافت، و بقول مورخین 40 هزار تن از مردم گرگان را بقتل رسانید. مقاومت گرگانیان چنان بود که سردار عرب سوگند خورد تا با خون گرگانیان آسیاب بگرداند ... و شش هزار کودک و زن و مرد جوان اسیر کرد و همه را به بردگی فروختند ... و زنان ایرانیان را در برابر مردانشان به لشکر عرب تقسیم کرد و سید های فراوان پدید آورد.

بر می گردیم به دنباله سخنان دکتر محسن کدیور:

اگر افرادی از دارالحرب از راه سرقت، خیانت، نیرنگ غارت و زور از جانب غیر نظامیان یا از جانب نظامیان اما بدون اعمال زور و در مجموع بدون جنگ ربوده شوند و به دارالاسلام آورده شوند در حکم غنیمت محسوب شده با آنها معامله برده خواهد شد ...

اگر کفار حربی به هر دلیلی حاضر به فروش اعضای خانواده خود از قبیل زن، دختر، خواهر یا کودک خود باشند خرید آنان جایز و بعد از خرید آنها کنیز خریدار محسوب می شوند. اگر پدر و مادر به یکی از طریق معتبر مملوک شده باشند تمامی فرزندان آنان که در زمان مملوکیت متولد می شوند برده خواهند بود. اگر فرد عاقل بالغ مختاری به بردگی اقرار کرد از او پذیرفته می شود، به شرطی که مشهور به حربیت نباشد[جنگجو نباشد]، خرید برده از بازار غیر مسلمین جایز است و انسان خریداری شده برده مشروع محسوب می شود

غلام و کنیز در موارد متعددی از حقوق انسانهای آزاد محرومند، یعنی اصولاً یا فاقد هر گونه حق اند یا از حقوق بسیار اندکی برخوردارند. برده ملک مولای خود است و مالک شرعاً مجاز است هرگونه صلاح می داند در ملک خود تصرف کند در هیچ یک از تصرفات جنسی مالک، رضایت مملوک شرط

نیست، برده می باید به اراده مالک خود زندگی کند، برده بدون اجازه صاحب خود فاقد حق مالکیت است. برده حق ندارد به کار و کسب مورد علاقه خود بپردازد بلکه اجباراً موظف به انجام کاری است که صاحبش تعیین کرده باشد. در آمد کسب برده به صاحب او می رسد، غلام و کنیز بدون اجازه صاحبشان حق ازدواج ندارند، مردان و زنان متأهل به محض مملوک شدن عقد ازدواجشان بدون نیاز به طلاق فسخ می شود. مالکیت مرد با برده مونث در حکم ازدواج با وی است بنا براین هر گونه استمتاع جنسی مرد از کنیزانش جایز است ولو نامسلمان باشد در این روابط جنسی رضایت زن مطلقاً لازم نیست در استمتاع از کنیز بر خلاف ازدواج دائم رعایت سقف عددی لازم نیست. صاحب کنیز حق دارد کنیزش را بدون رضایت وی به زوجیت دیگری در آورد بلکه می تواند کنیز خود را بدون ازدواج در اختیار مرد دیگری ولو یکی از غلامانش باشد بگذارد به این عمل که شرعاً تحلیل گفته می شود کلیه استمتاعات جنسی مجاز است، با اجازه یا بدستور مولی ازدواج غلام یا کنیز با افراد آزاد مجاز است، مولی حق دارد ازدواج غلام یا کنیز خود را بدون طلاق فسخ کند. مولی حق دارد فرزندان غلام و کنیز خود را پس از رسیدن به سن رشد و تمیز از پدر و مادرشان جدا کرده و به فروش برساند. مولی اعم از مرد یا زن، مجتهد و عامی عادل و فاسق می تواند بدون مراجعه به قاضی و دادگاه برده خلاف کار خود را محاکمه و مجازات کرده و حدود شرعی را در باره وی اجرا کند، حدود شرعی برده خفیف تر از حدود شرعی انسان آزاد است، دیه و خونبهای برده قیمت آن است به شرطی که از دیه انسان آزاد تجاوز نکند. اگر انسان آزادی عمداً برده بی را بکشد قصاص نمی شود بلکه قاتل تنها قیمت برده را به صاحبش می پردازد. اما اگر برده بی انسان آزادی را عمداً بقتل برساند ولی دم بین قصاص و استرقاق وی مجاز است. استرقاق یعنی بنده گرفتن، باز ماندگان کشته شده می توانند او را قصاص کنند یا به بردگی بگیرند. مولی از برده آزاد شده اش با شرایطی ارث می برد اما برده از مولایش ارث نمی برد.

مطابق مواد اول و چهارم اعلامیه جهانی حقوق بشر و ماده هشتم میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی «تمام افراد بشر آزاد به دنیا می آیند و از لحاظ حیثیت و حقوق با هم برابرند، احدی را نمی توان در بردگی نگاه داشت و داد ستد بردگان به هر شکلی ممنوع است. اسلام در زمینه برده داری با اسناد حقوق بشر در تعارض مستقیم قرار دارد، در این قرآنت از اسلام کودکی که والدینش برده بوده اند مادرزاد برده متولد می شود، بردگان با آدمیان در موارد متعددی از حیث حقوق متفاوتند و از حقوق بسیار کمتری برخوردارند. برده موجودی است پست تر از انسان آزاد و کمی بالاتر از حیوان، برده به میل خود زندگی نمی کند، بلکه می باید خود را مطلقاً با خواست و میل مولی منطبق کند، به کار اجباری گماشته می شود، دستمزدش به صاحبش تعلق می گیرد، ازدواج و طلاقش بدست دیگری است. در استمتاع جنسی از او رضایتش هرگز ملاک نیست و اگر غیر برده بی او را بکشد قاتل قصاص نمی شود و بدون اجازه صاحبش حق استراحت، فراغت، تفریح، زندگی خصوصی، آموزش و پرورش و دخالت در حوزه های عمومی ندارد.

ناسازگاری اسلام با اندیشه حقوق بشر در تبعیض حقوق بردگان واضح تر از آن است که احتیاجی به توضیح و اثبات داشته باشد. نفس قبول بردگی مخالف حقوق بشر است. انسان از آن حیث که انسان است حقوقی ندارد، پس نمی توان از «حقوق بشر» در اسلام زد. اول بگو آزادی یا برده تا بعد بگویم چه حقوقی داری.

انسان آزاد مسلمان مومن مذکر، از بالاترین حقوق برخوردار است پس از آن انسان آزاد مسلمان مومن مونث و سپس مرد آزاد اهل کتاب و پس از آن زن آزاد اهل کتاب، و غلامان و کنیزان در مراحل بعدی قرار می گیرند و در انتهای جدول نوبت به کفار و مشرکان می رسد و در واقع حقوق دینی اولاً و بالذات متعلق به دین و مذهب و جنسیت و حریت است، نه متعلق به انسان بودن انسان و بشریت بشر. بنا براین ما در اسلام حقوق متدین و مذکر و مونث و حر و عبد داریم اما حقوق بشر نداریم، بنا براین از سه زاویه مهمترین رکن حقوق بشر یعنی تساوی حقوق انسان ها در اسلام تاریخی مخدوش می شود، یکی از ناحیه دین و مذهب، دیگری از ناحیه جنسیت و سوم از ناحیه حریت و رقیت یا آزاد و برده بودن.

آیه 4 از سوره محمد: شما مومنان چون با کافران روبرو شوید باید آنها را گردن بزنید تا آنگاه که از خونریزی بسیار آنان را از پای درآورید پس از آن اسیران جنگ را محکم به بند بکشید تا بعداً آزاد کنید یا فدا گیرید ...

آیه 33 از سوره نور: و از بردگانتان آنانکه تقاضای مکاتبه کنند تقاضای آنها را اگر خیر و صلاحی در آن مشاهده کنید بپذیرید...

آیه 3 از سوره مجادله: آنانکه از زنان خود ظهار کنند و از گفته خود برگردند پیش از تماس و مجامعت باید برده ی آزاد کنند... [ ظهار چنین است که مردی از روی خشم به زنش بگوید: همچنانکه مادرم بر من حرام است تو نیز بر من حرام هستی، با همین سخن، زن از خانه شوهر بیرون رانده می شود و نیازی به طلاق شرعی نیست)

آیه 221 از سوره بقره: با زنان مشرک ازدواج مکنید مگر اینکه ایمان بیاورند و همانا کنیزی با ایمان بهتر از زن آزاد مشرک است هر چند از حسن او به شگفت آید... همانا بنده مومن بس بهتر از آزاد مشرک است ...

آیه 24 از سوره نساء: و نکاح زنان شوهر دار نیز بر شما حرام شد، مگر آن زنان که متصرف و مالک شده اید!..

آیه 25 از سوره نساء: و هر کرا وسعت و توانایی آن نباشد که زنان پارسای با ایمان آزاد گیرد پس کنیزان مومنه که مالک آنها شدید به زنی اختیار کنید...

آیه 1 تا 6 از سوره مؤمنون: همانا اهل ایمان به پیروزی رسیدند آنانکه در نماز خاشع شدند... و آنانکه فروج و اندامشان را از عمل حرام نگاه می دارند مگر بر جفت هاشان یا کنیزکان ملکی یا متصرفی آنها که هیچگونه ملامتی در مباشرت این زنان بر آنها نیست...

آیه 30 از سوره معارج: ... مگر بر زنان حلال و کنیزان ملکی خویش که از اعمال شهوت هیچ ملامتی ندارند...

آیه 50 از سوره احزاب : ... ما حکم زنان عقدی و کنیزان ملکی مؤمنان را به علم خود بیان کردیم ... این زنان همه را که بر تو حلال کردیم بدین سبب بود که بر وجود عزیز تو در امر « نکاح » هیچ حرج و زحمتی نباشد ...

آیه 32 از سوره زخرف : ... و بعضی را به بعضی برتری داده ایم تا بعضی از مردم بعضی دیگر را مسخر کنند ...

نگاهی هم به نهج الفصاحه ، سخنان رسول اکرم ، برگردان ابولقاسم پاینده بیاندازیم:

1- پاره 54 : دو کسند که نمازشان از سرشان بالاتر نمی رود ، بنده یی که از آقایان خود گریخته باشد تا هنگامی که باز گردد و زنیکه شوهر خود را نا فرمانی کرده باشد تا باز گردد.

2- پاره 1244: سه کسند که از آنها سخن مگوی ، مردی که از جماعت دوری گرفته و پیشوای خود را نافرمانی کرده و بر نافرمانی در گذشته باشد، و کنیز یا برده یی که از آقای خود گریخته باشد و در حال گریز مرده باشد، و زنی که از او دور باشد و مخارج او را بپردازد و او در غیبت شوهرش آرایش کند ، از آنها سخن مگوی...

3- پاره 1233 : سه کسند که دعاشان پذیرفته نمی شود و الله کار نیک شان را به آسمان نمی برد، بنده گریزان تا پیش صاحب خود برگردد و زنی که شوهر از او نا راضی باشد تا وی را خشنود کند، و مست تا هنگامی که به هوش آید .

4 - پاره 1263 : سه چیز است که شوخی در آن روا نیست ، طلاق و نکاح و آزاد کردن برده!!..

نوشته اند، زمانی که اسکندر گجستک اندیشه لشگر کشی به سر زمینهای آسیایی را در سر می پروراند روزی به یکی از رایزنان خود گفت: گشودن کشورهای آسیایی برای سپاهیان آهن پوش من کار سختی نیست، من به آسانی می توانم از دژها و باروهاشان بگذرم، سپاهیانشان را در هم بشکنم و به سرزمینهایشان درآیم، ولی نمی دانم با مردمشان چکنم؟ این مردم اند که خواب و آرام را در چشمان من خواهند شکست!! با مردم چکنم؟..

آن رایزن نازک اندیش (که گویا ارستو بوده است) در پاسخ می گوید: به هر کجا که در آمدی هنرمندان و سخنوران را بکش، چرا که این هنرمندان و سخنوران اند که دریاهاى خفته ملتها را به جهش و جنبش و جوش و خروش در می آورند . اگر هنرمندان و سخنوران را بکشی می توانی با خیالی آسوده بر مردانشان فرمان برانی و از زنانشان کام بستانی، پس سخنوران و هنرمندان را بکش .

این اندرز آن رایزن نازک اندیش از آن زمان تا کنون آویزه گوش همه زورآوران و ستمگران زمانه بوده است .

از نخستین کسانی که پیامبر اسلام دستور کشتنشان را داد( یا بهتر است بگوییم ترورشان کرد) یکی پیرمرد چامه سرایی بود بنام ابو عفاک که در چامه یی پیامبر را به ریشخند گرفته بود، و دیگری بانوی چامه سرایی بنام عصما که به پاس کشتن آن پیر مرد سخنان درشتی به پیامبر گفت و در چامه بلندی او را به سختی نکوهید.

پیامبر، بودن هیچ یک از این دو سخنور را در پیرامون خود تاب نیاورد و فرمان داد هر دو را در خانه های خود کشتند. **عصما** را در بستر خواب خفه کردند و پیرمرد را در خانه و در برابر چشمان زنش با کارد کشتند. این نخستین ترور مقدس بود که به فرمان پیامبر اسلام انجام گرفت.

پس از درآمدن تازیان به ایرانزمین نخستین جایی که در ویرانی اش کوشیدند دانشگاه گندی شاپور بود با 294 تالار بزرگ پر از نسک های گرانبها، سعد و قاص از عمر در باره این بزرگترین گنجینه دانش فرمان خواست. عمر گفت هر ترو خشکی از دانش در قران آمده است و اگر چیزی هست که در قران نیست بکار ما نمی خورد، همه را نابود کنید در پی این فرمان، دستاورد سدها سال کار و کوشش دانشمندان و بینشوران ایرانی را به آب و آتش انداختند، سپس نوبت به دانشمندان و سخنسرایان ایرانی رسید که یکی را در پی دیگری به دلخراش ترین شیوه کشتند.

عبیدالله ابن زیاد فرماندار علی، **مفرغ** فیلسوف و سراینده نامدار ایرانی را پس از خوراندن داروی شکم روی با شماری سگ و خوک و گربه در قفسی کرد و در شهر به گردش در آورد و همچنانکه آب از شمشک روان بود و آن جانوران برای فرو بردنش به سروکول هم و بر سرو کول مفرع می پریدند مردم را بتماشا واداشت.

**منصور حلاج** که گوشه یی از هستی شناسی ایرانی را به نمایش گذاشته و به گفته حافظ اسرار **هویدا می کرد**، به زنجیر بستند، کشان کشان بسوی چوبه دارش بردند، در میانه راه سنگ بر سرو پیکرش کوبیدند، چشمانش را با میله های داغ کور کردند. زبانش را بریدند و در پایان یک هزار تازیانه بر پیکر خونینش زدند و سرانجام کالبد بیجانش را بر دار کشیدند.

**خُدّاش** دانشمند ایرانی زبانش را از بیخ کردند، چشمانش را با میله های داغ کور کردند، دست و پاهایش را بریدند و سر انجام سرش را از تن جدا کردند.

**عمادالدین نسیمی**، سخنسرای نامدار ایرانی را زنده زنده پوست کردند، سرش را بریدند و دست و پاهای بریده اش را برای برادرش نصیرالدین فرستادند.

بسیاری دیگر از دانشوران و سخنسرایان ایرانی مانند **حسین قاسم - فضل الله نعیمی - تمنایی - احمد کاشی - نثری گیلانی - محمود پسیخانی - خسرو قزوینی** و سدها فرزانه و دانشمند دیگر ایرانی را پس از تازیانه زدن سر و دست و پایشان را بریدند و پیکر هاشان را به آتش کشیدند.

بهرام پژدو چامه سرای نامدار ایرانی در چامه بلندی روزگار بد هنجار ایرانیان، پس از چیرگی تازیان مسلمان را چنین پیش بینی کرده بود:

هزاره سر آید به ایران زمین

دگرگون شود کار و شکل بهین

ز ایران زمین و ز نام آوران

فتد پادشاهی به بد گوهران

همه خطه پارس پر غم شود

بجای طرب رنج و ماتم شود

شود چیره بر خلق آز و نیاز

فـزونی کند رنج و درد و گداز

به بیداد کوشند یک بارگی

بارگی [بارگی=اسپ]

نرانند جز بر جفا

نیابی در آن بد کسان یک هنر  
مگر کینه و فتنه و شور و شر  
نبینی در آن قوم رای و مراد  
نباشد به گفتارشان اعتماد  
نه نان و نمک را بُود حُرمتی  
نه پیرانشان را بُود چشمی  
جز آز و نیاز و و بد و خشم و کین  
نبینی تو با خلق روی زمین  
چو باشند بی دین و بی زینهار  
ز پیمان شکستن ندارند عار  
نه نوروز دانند و نه مهرگان  
نه جشن و نه رامش نه فروردگان  
نیامد کسی را چنان رنج و تاب  
به هنگام ضحاک و افراسیاب!!

این چکامه برگرفته از « بهمن یشت » اوستاست که در آن آمده است:

«... و چون اهریمن چیره گردد، سد گونه، هزار گونه، ده هزار گونه دیوان، از تخمه خشم و کین بر ایرانشهر فرمان برانند، همه چیز را بسوزانند و نابود کنند، آزادگی و مردانگی و بزرگ منشی و به کیشی و خوشی و آسایش و شادمانی، و همه کارهای نیک اهورایی را به تباهی کشانند، و آنگاه با درندگی و ستمگری فرمانروایی کنند.»

در دومین یورش تازیان به ایرانزمین که به نادرست آن را «انقلاب» می گویند، یک بار دیگر کشتار دانشوران و سخنسرایان و هنرمندان ایرانی از سر گرفته شد. خمینی در نخستین روزهای درآمدنش به ایران با خروشی برآمده از روان اهرمن سرشت خود گفت: **ببرید زبانها را - بشکنید قلم ها را**.

و بدین گونه به آن زشتخو اهرمن چهرگانی که بر سر کار آورده بود پروانه داد تا هر جا که دستی برای نوشتن از آستین به در آمد از بیخ بپرند، هر جا که زبان تُند و تیز و درازی سخن از آزادی به میان کشید از بیخ بکنند. و هر جا خامه یی نویسا بود بشکنند، و هر جا که زن و مرد آزاده یی در راه پاسداری از ارزشهای فرهنگی و گرامیداشت مفاخر ملی ایرانی بکوشند لجن بر سر و پیکرشان بیفشانند...

چنین شد که آموزگار ارجمندی مانند **استاد سعیدی سیرجانی** را بنام: **لواط یا همجنس بازی- شیره کشی - باده گساری - و برپا کردن عشرتکده و خانه فساد** به زندان افکندند تا هم انگشتان نویسایش را بشکنند، هم زبان تند و تیز و درازش را ببرند، هم جانش را بگیرند و هم نامش را به زشتی بیالایند.

یار ارجمند من کوروش آریامنش را در خانه خود در پاریس به گلوله بستند - فریدون فرخزاد را در خانه خود در آلمان با کارد تکه پاره کردند... در روند گشتارهای زنجیره‌ی بی‌شمار بسیار بزرگی از زنان و مردان آزاده ایرانی را در خانه و خیابان و بیابان به خاک و خون کشیدند، روزنامه‌ها و هفته‌نامه‌ها را بستند، هرکس را که توانستند گشتند، هر کس را نتوانستند بگشتند خریدند و کسانی را که نتوانستند بخرند به دستگیری فرومایگان روان به اهرمن فروخته لجن بر پیکرهای پاکشان افشاندند تا نامشان را به زشتی بیالایند و از کاربرد زبان و خامه‌شان بکاهند و کرد و کارشان را بی‌بر و بار بگذارند.

در اینجا به روان و فروهر همه آن آزاده زنان و بزرگمردانی که در راه آزادی و سربلندی ایران اهورایی جان باختند درود می‌فرستم. از بابک خرم‌دین تا احمد کسروی و سعیدی سیرجانی و تا کوروش آریامنش و فریدون فرخزاد و تا امروز و تا فرداهای دور که این آسیاب همچنان در گردش خونبار خود خواهد بود و تا اسلام (این آیین اهریمنی) در سرزمین ماست از کار نخواهد ایستاد.

من در بسیاری از گفتارها و نوشتارهای خود از تنش بد‌هنجاری که پی‌آیند ناسازگاریهای فرهنگ ایران با دین اسلام است گفته و نوشته‌ام، تنش بد‌هنجاری که از ما ایرانیان مردمی دو رو پدید آورده است. گستره این ناسازگاریها آنچنان گسترده و فراخدامن است که می‌توان سالها درباره آن گفت و نوشت و هر بار کرانه‌های دیگری از آن را بررسی کرد. می‌دانیم که ایرانیان بیش از دویست سال در برابر تازیان پایداری کردند، ولی سرانجام پس از گذر از آسیابهای خون به پذیرش اسلام تن دادند ولی از ریشه‌های فرهنگی خود نبریدند.

در زمان سامانیان اندیشه ملی‌گرایی و برگشت به فرهنگ نیاکان از سر گرفته شد، سخنسرایان نامدار ایرانی مانند ابوالموید بلخی - ابو علی بلخی - و مسعودی مروزی - رودکی سمرکندی و بس بسیاران دیگر زیباترین چامه‌های خود را به پارسی سره سرودند و از بکاربرد زبان و واژه‌های تازی خود داری کردند، تا سرانجام نوبت به فردوسی بزرگ رسید که با سرودن رزم‌نامه کلان خود شناسنامه ملی ایرانیان را سرود و بدست ما سپرد تا در هر دوره‌ی از تاریخ و در هر کجای جهان که هستیم به خود بیالیم که ایرانی هستیم.

کشش به سوی ارزشهای والای فرهنگ ایرانشهری آنچنان بالا گرفت که بسیاری از فرمانروایان خودی و بیگانه کوشیدند تا تبار خود را به یکی از شاهان یا فرمانروایان ایران پیش از اسلام برسانند، سامانیان خود را به بهرام چوبینه بستند، طاهریان رستم را نیای بزرگ خود شناساندند، یعقوب لیث خود را از زادمان خسرو پرویز شمرد، و کار این کشش به سوی ایران باستان تا بدانجا کشیده شد که غزنویان ترک نیز خود را از نوادگان یزدگرد ساسانی بشمار آوردند!..

ولی جنبش اسلام‌گرایی نیز بیکار ننشست و پا به پای جنبش ملی‌گرایی به تکاپو افتاد و چنان شد که از سویی دامنه برگزاری جشن‌ها و شاد روزهای ایرانی تا به بغداد که کانون فرمانروایی خلفای اسلام بود کشیده شد، و از سویی برخی از ایرانیان اسلام زده مانند «ابو حامد محمد غزالی» به ستیز با جشنها و شادروزهای ایرانی برخاستند و فرهنگ ایران پیشا اسلام را «شعار گبران و جاهلان» نامیدند. تا آنجا

که غزالی در **کیمیای نکبش** نوشت: **شعار گبران حرام است و نوروز و سده باید مندرس شود و کسی نام آن نبرد.**

گروه سوم ایرانیانی بودند که سرشان در فرهنگ ایران بود و پایشان در شریعت ننگین اسلام، نه می توانستند از این دل بکنند نه از آن، می خواستند هم ایرانی بمانند هم مسلمان، هم بایستگی های دینی را بجا می آوردند، و هم دلشان در هوای فرهنگ ایران پر می زد.

در این میان بینشوران بزرگی مانند **سهرودی - حافظ شیرازی - مولوی بلخی - عطار نیشابوری - ابو سعید ابوالخیر - ابو الحسن خرقانی - پایزید بسطامی - منصور حلاج** و بس بسیاریان دیگر کوشیدند تا فرهنگ ایران را با آموزه های اسلامی بهم بیامزیند و پدیده یی بنام عرفان پدید آورند تا شاید اندکی از خشونت زهر آگین اسلام بکاهند و آنرا پذیرفتنی سازند. اینها چنین وانمود می کردند که اسلام پوستی دارد و مغزی، و می گفتند:

ما زقران مغز را برداشتیم پوست را بهر خران بگذاشتیم

مولوی

ولی هیچیک از این بینشوران بلند پایه ایرانی نگفتند که این «مغز» در کجای قران جای دارد که شایسته فرزندانگان، و آن پوستی که سزاوار **خران** است در کدام بخش دیگر قران جای دارد، مگر می شود که خدا دینی بفرستد که بخشی از آن برارنده خران و بخش دیگرش شایسته فرزندانگان باشد؟! پس جای مردم در این میانه کجاست، آنچه بهره مردم می شود چیست؟! جای این یک میلیارد و چهارصد میلیون مسلمان جهان امروز کجاست؟ اینها از کدام بخش از قران بهره می برند؟ از بخش خران یا بخش عارفانه؟ برخی از فرزندانگان بر این باورند که مولوی خواسته است بگوید:

ما زقران پوست را برداشتیم مغز را بهر خران بگذاشتیم

همانگونه که خمینی گجستک و دیگر همکاران ننگین دامن او پوست را از روی اسلام ناب محمدی برداشتند و مغز این آیین اهریمنی را فرادید مردم جهان بگذاشتند.



فریبکاران پشت به وطن کرده الهی قمشه ای و عبدالکریم دباغ (سروش)

اگر چه گویندگان آن سخن به اینگونه پرسشها پاسخ نمی دهند ولی آن جنبش هنوز هم دنباله دارد، جنبشی که **عبدلکریم سروش و حسین الهی قمشه‌یی** و تنی چند از پشت به مهین کرده های دیگر گاه بنام **عدل علوی** در برابر **فقه فرسوده صفوی** و گاه بنام **اسلام معنوی** در برابر **اسلام فقاهتی** از آن نام می برند و موریانه وار خرد بس بسیاریان را می جویند.

پس از روی کار آمدن ملایان و پرده برداشتن از روی **اسلام ناب محمدی**، بار دیگر رویکرد به عرفان، به ویژه در میان جوانان ایرانی بالا گرفت، اینها نه می توانند اسلام را آنچنان که هست بگویند و نه می توانند آنرا از مغز و روان و اندیشه خود بکنند و دور بیاندازند، از اینرو می کوشند تا از راه صوفیگری و خراباتیگری و درویش گونگی و عارف نمایی راهی میان این دو نا همساز [فرهنگ ایران و دین زندگی ستیز اسلام] بیابند و یا دستکم با فلفل نمک فرهنگ ایران اندکی از تلخی جانکاه این آیین اهریمنی بکاهند. ولی اینگونه کوششها در پی باد دوییدن و آب در هاون کوبیدن است .

همین جا از ملی مذهبی ها می پرسیم شما چگونه می توانید هم ایرانی باشید هم مسلمان ، چگونه می توانید هم باورمند به ارزشهای ناب فرهنگ ایرانزمین باشید و هم باورمند به خرافه های اسلامی؟ مگر می شود به دو خدا باور داشت؟ یکی خدایی که دانش کیهان شناسی اش از دانش شبانان بیابانگرد هزاره سوم پیشازایش فراتر نمی رود و گمان می برد که می توان آسمانها و زمین و پُری آنها را در شش روز پدید آورد، و آن دیگری خداوند جان و خرد، خدایی که خرد ناب و ناب خرد است و چیزی **خلق** نمی کند و نکه هنجاری پدید می آورد که هر چیز از بُن چیز دیگر پدید آید همچنانکه از آتش، آب و هوا و خاک پدید آمدند، از خاک گیاهان پدید شدند، از گیاهان جانوران، و در واپسین گامه آدمی پدید آمد .

شما چگونه می توانید هم داده های خرد ستیز قرآن را بباورید و هم داده های دانش افزای شاهنامه را، از آنجا که سرشت اینها از بیخ و بن ناسازگار است شما بناچار باید یکی را در زیر پای آن دیگری سر ببرید، بدا که در هزار سال گذشته همیشه این شاهنامه و فرهنگ ایران بود که در زیر پای قرآن سربریده شد و رستم در رکاب علی جا گرفت.

در همین جا از همین **حجت الاسلام دکتر محسن کدیور** بمخی توان پرسید: بزرگا ! شما با اینهمه دانش و بینش ژرف که در بازه این آیین اهریمنی دارید، چگونه است که نمی شرمید و هنوز این عبا و عمامه ننگین آخوندی را از تن بر نمی دارید؟ کدام آدم خردمند و آگاه و بیدار دل می تواند با آگاهی از اینهمه زشتی و پتیارگی در یک آیین اهریمنی، هنوز جامه رهبری آن را به تن داشته باشد و از کردار زشت خود نشرمند؟